

بررسی دیدگاه ابوہلال عسکری در معجم الفروق اللغویة از نگاه لغویان و مفسران (فقره ۳۱۹-۴۵۵)

چکیده: از جمله مسائلی که در گذشته و امروزه بین لغویان و مفسران مطرح و مورد اختلاف است، وجود یا عدم وجود واژگان مترادف در قرآن کریم می‌باشد. گفتنی است که پیشینیان بسیاری از واژگان قرآن را با واژگان دیگری معنا و تفسیر می‌کردند که این می‌تواند بر وجود ترادف در نظر آنان دلالت کند. اما از حدود قرن سوم در میان برخی از علمای لغت، تلقی دیگری پدید آمد، مبنی بر اینکه هر واژه‌ای برای معنایی خاص وضع شده است و از این رو هیچ دو واژه‌ای مترادف نیستند. ابوہلال عسکری نیز قائل به این نظر بوده و در این زمینه کتابی با عنوان «الفروق اللغویة» نگاشته است که در آن به فرق بین کلمات مترادف پرداخته اما در این راه از اشتباه مصون نمانده است. در این تحقیق، قوت و ضعف نظرات ایشان را طبق نظر تعدادی از لغویان و مفسران و به دور از هر گونه غرض شخصی مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم. در مورد وجود یا عدم وجود واژگان مترادف در قرآن کریم باید گفت، الفاظ مترادف در آن بکار نرفته است و هر لفظی معنای ویژه خود را دارد و کلمات تنها از جوانبی با هم مترادفند. حتی لغویان و مفسرین هم قائل به ترادف نبوده و برای هر واژه، معانی متفاوتی ذکر می‌کنند. گفتنی است تاکنون کسی واژگان مترادف را طبق نظر ابوہلال در کتاب «الفروق اللغویة» و با توجه به نگاه لغویان، مفسران بررسی نکرده، و این تحقیق در نوع خود بی‌سابقه است.

کلیدواژه‌ها: ابوہلال، فرق، لغویان، مفسرین، قرآن.

دکتر علی غضنفری

استادیار

دانشکده‌ی علوم و فنون قرآن تهران،

(نویسنده‌ی مسئول)

ali@qazanfari.net

جبار شیراوند

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد

دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

jabbarshiravand@gmail.com

سیدمجید نبوی

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث

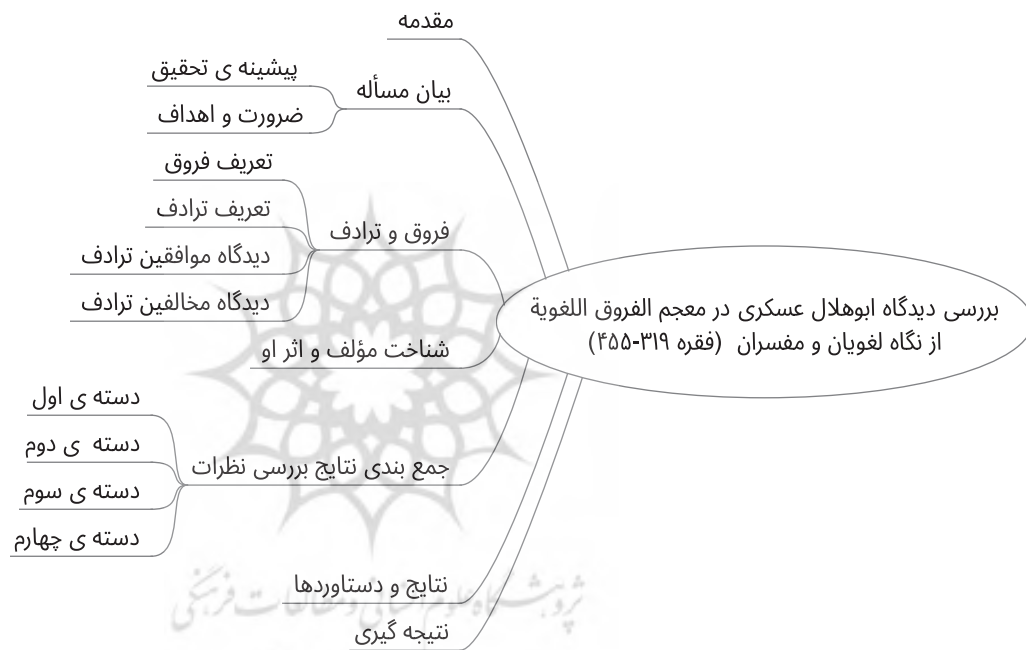
دانشگاه اراک

majidnabavi1366@gmail.com

پیشینه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۵/۲/۳۰

پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۵



بررسی دیدگاه ابوہلال عسکری در معجم الفروق اللغویة
از نگاه لغویان و مفسران (فقره ۳۱۹-۴۵۵)

مقدمه

بیان مسأله

پیشینه ی تحقیق

ضرورت و اهداف

فروق و مترادف

تعریف فروق

تعریف مترادف

دیدگاه موافقین مترادف

دیدگاه مخالفین مترادف

شناخت مؤلف و اثر او

جمع بندی نتایج بررسی نظرات

دسته ی اول

دسته ی دوم

دسته ی سوم

دسته ی چهارم

نتایج و دستاوردها

نتیجه گیری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

پژوهشی حاضر به بررسی دیدگاه ابوهلال عسکری در معجم الفروق اللغویة از نگاه لغویان و مفسران پرداخته است. ابوهلال در کتاب فروق اللغه تفاوت‌های لغات مترادف را بیان کرده و معتقد است نمی‌توان واژگان مترادف در ادبیات عرب و قرآن را به جای هم به کار برد. لذا برای بررسی عمیق و دقیق‌تر معانی آیات قرآن کریم برآن شدیم تا واژگان مترادف را از ابعاد مختلف و با تأکید بر کتاب الفروق اللغویة مورد بررسی قرار داده و به معارف جدید در این زمینه دست یابیم. و برای این کار، با الهام از نظرات تعدادی از لغویان و مفسران، به نقد و بررسی کتاب فروق اللغویة پرداخته‌ایم. قابل ذکر است که تحقیق مورد نظر شامل فقره‌های ۳۱۹-۴۵۵ می‌باشد.

۱.۱. بیان مسأله

مبحث ترادف در زبان عربی و بالاخص قرآن کریم از گذشته در بین علمای فن مطرح بوده و پیوسته نظرات گوناگونی در این مورد ذکر شده است. از نظر اعراب فصیح، خداوند یکتا در انتخاب واژه‌ها کمال ظرافت و دقت را داشته است به گونه‌ای که علی‌رغم نزدیکی کلمات از نظر معنا به طریقی که افراد را به مترادف بودن این کلمات سوق می‌دهد، آدمی با به کارگیری تمامی نیروی درک خویش به این مطلب مهم دست می‌یابد که هیچ‌گاه این واژه‌های به ظاهر مترادف را در جای یکدیگر قرار داد و هر کدام از این کلمات، بار معنایی خاصی را که مراد الهی بوده است را تمام و کمال مطرح می‌نماید و کمترین جابجایی آن ابعاد معنایی را مختل می‌نماید؛ و این مطلب یک اصل دقیق در کلام الهی است و اعجاز قرآن را بالعینه مشخص می‌سازد.

بحث وجود واژگان مترادف به صورت عام در لغت عربی و به صورت خاص در قرآن کریم، از جمله مباحثی است، که از دیرباز به شدت مورد بحث و اختلاف واقع شده است. عده‌ای وجود واژگان مترادف را از امتیازات زبان عربی دانسته‌اند؛ با این وجود گروهی دیگر از لغویان همچون ابو هلال عسکری آن را نپذیرفته‌اند و قائل به فروق در واژگان به ظاهر مترادف شده‌اند.

در بسیاری از موارد شاهد آنیم که در لغت و یا در تفسیر واژگان قرآن لفظی را با لفظ دیگر معنا می‌کنند (مثلاً: أتى أى جاء) از دیدگاه قائلان به فروق این موارد صرفاً برای تقریب به معنا است و نمی‌تواند مبین معنای دقیق واژه باشد. بحث فروق و ترادف اگر چه اصالتاً بحثی لغوی است اما تأثیر به‌سزایی در تفسیر قرآن کریم دارد.

۲.۱. پیشینه‌ی تحقیق

گفته شده که نخستین کسی که به پدیده ترادف اشاره کرد، سیبویه (م. ۱۸۰ ق.) بود که در کتاب خود یکی از اقسام کلام عرب را «اختلاف اللفظین و المعنى واحد» برشمرد؛ و نخستین کسی که در این زمینه کتاب مستقلی نوشت، اصمعی (م. ۲۱۶ ق.) است که کتاب «ما اختلف ألفاظه و اتفقت معانيه» را تألیف کرد؛ و هم‌چنین ابو عبید (م ۲۲۴ ق) کتابی با عنوان «الأسماء المختلفة للشيء الواحد» نگاشت (دائرة المعارف قرآن کریم، ۱۳۸۶ ش، ج ۷، ص ۴۰۳).

بر خلاف این گروه، عده‌ای با ترادف به مخالفت برخاستند و کتبی در زمینه فروق اللغة، به رشته‌ی تحریر درآوردند. از جمله‌ی این کتابها، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- الکلیات معجم فی المصطلحات و الفروق اللغوية: أبوالبقاء أيوب بن موسى الحسينى الكفومى،

- الفروق فی اللغة (الفروق اللغوية)، ابو هلال حسن بن عبدالله عسکری،

- الفروق اللغوية و أثرها فی تفسیر القرآن الکریم، محمد الشایع.

قابل ذکر است که در زمینه بررسی دیدگاه ابو هلال چند کار تحقیقی انجام شده است که روش و مشی این تحقیقات

با نگارش موجود متفاوت می‌باشد به عنوان مثال: فوزی فهیم حسن، در بررسی دیدگاه ابو‌هلال تحقیقی تحت عنوان «ظاهرة الترادف فى اللغة العربية (دراسة فى القرآن و عند أبى هلال العسکری)» تألیف کرده است که در آن بیشتر نظر دانشمندان علوم قرآنی را در رابطه‌ی وجود یا عدم وجود ترادف در زبان عربی بیان می‌کند و در باب لغات تنها لغاتی چند را اختیار نموده و به تبیین و بررسی آنها پرداخته است؛ این در حالی است که تحقیق مورد نظر به صورت مبسوط تمام لغات موجود در کتاب «فروق اللغویه» را بیان نموده و سپس به نقد و بررسی نظرات ابو‌هلال می‌پردازد. بنابراین می‌توان گفت این تحقیق در نوع خود کاری بی‌سابقه و جدید می‌باشد.

۳.۱. ضرورت و اهداف

در حوزه‌ی فروق اللغة، تألیفات زیادی صورت گرفته، که اکثر آنها با رویکرد لغت‌شناسی به طور عام انجام شده است؛ اما به صورت انطباقی، در آیات قرآن کریم و بر اساس کتاب ابو‌هلال عسکری تاکنون تألیف مستقلی صورت نگرفته است. لذا برای بررسی عمیق و فهم دقیق‌تر معانی آیات قرآن کریم بر آن شدیم تا واژگان مترادف را از ابعاد مختلف و با تأکید بر کتاب «الفروق اللغویه» مورد تأکید قرار داده و به مطالب جدید در این زمینه دست یابیم.

شناخت واژگان قرآنی از این‌رو حائز اهمیت است که، شناخت صحیح آن می‌تواند کمک بزرگی را در درک معنای آیه و حتی پی بردن به اعجاز علمی، بیانی، بلاغی و یا حتی درک احکام معارف دینی داشته باشد.

میزان مطابقت نظر ابو‌هلال با نظر لغویان و مفسران و علمای بلاغت از سویی و از سوی دیگر مطابقت آن با آیات قرآن، از جهت سیاقی مهم‌ترین عرصه‌ای است، که قصد بررسی آن را داریم.

هدف از این کار، کشف لایه‌های باطنی و ظرافت‌های معنایی بین کلمات به منظور فهم بیشتر کتاب و حیانی، بهره‌مندی و انس هر چه بیشتر با این اقیانوس معرفت است.

۲. فروق و مترادف

۱.۲. تعریف فروق

فروق از ریشه فرق: در اصل دلالت می‌کند بر تمیز و جدایی بین اشیاء، (فراهیدی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۴۷؛ ابن فارس، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۹۴؛ راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۶۳۳؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۰۱؛ فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۷۱؛ فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۷۱؛ زبیدی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۳۹۱؛ قرشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۵، ص ۱۶۶؛ مصطفوی، بی‌تا، ج ۹، ص ۷۰) زمانی که بین آنها شکافی باشد (مصطفوی، پیشین، ج ۹، ص ۷۰) و ضد آن جمع است (ابن منظور، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۴؛ مصطفوی، پیشین، ج ۹، ص ۷۰).

۲.۲. تعریف مترادف

مترادف در لغت به معنای آمدن چیزی پس از چیز دیگر است؛ (فراهیدی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۲؛ راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۳۴۹؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۱۴) اما در معنای اصطلاحی باید گفت، اگر الفاظ متعددی، برای معنی واحدی بکار رود، آن را مترادف گویند. مانند: سیف، صارم، حسام و ... که به معنی شمشیر در زبان عربی است. علماء و دانشمندان قرآنی در مورد وجود الفاظ مترادف در قرآن، اختلاف نظر داشته‌اند (مؤدب سیدرضا، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۴۷).

۳.۲. دیدگاه موافقین مترادف

در میان دانشمندان علم لغت، گروهی الفاظ مترادف در قرآن را تأیید می‌کنند و برای صدق مدعای خود ادله‌ای اقامه کرده‌اند که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- وجود الفاظ متعدد برای یک معنای واحد دلیلی بر وقوع مترادف است.

۲- جستجوی کلمات مترادف نشان می‌دهد که همه‌ی آنها به یک معنا بر می‌گردند.

۳- کاربرد بعضی حروف به جای بعضی دیگر، دلیلی علیه انکار کنندگان مترادف است (صالح پور، ۱۳۸۹ش، ص ۷).

۴.۲. دیدگاه مخالفین مترادف

بر خلاف موافقان مترادف، گروه زیادی از محققان، وجود مترادفات را در قرآن نفی نموده‌اند، از جمله، ابن فارس است که او به عنوان فقیه در لغت شناخته شده است و هم‌چنین، ابو هلال عسکری در کتابش بنام «الفروق اللغویه»، منکر وجود مترادفات در قرآن شده است.

این گروه معتقدند: خداوند حکیم بجا و هدف دار سخن می‌گوید و هر کلام و لفظی در سخن حکیم، جایگاهی مناسب خویش دارد و هرگز در مورد خداوند دو تعبیر مشابه بدون افاده معنی تازه‌ای، سر نمی‌زند که همان زیاده‌گویی و لغوگویی را نتیجه می‌دهد که ذات مقدس اش بری است (نقی پور فر، ۱۳۸۱ش، ص ۲۸۰) و هم‌چنین اعجاز بیانی، در شکل تعبیر و الفاظ قرآن، آن قدر دقیق و سنجیده شده است که نمی‌توان هیچ کلمه یا عبارت قرآن را، با مترادف آن جایگزین نمود و هرگونه تغییری، مخلّ به فصاحت و بلاغت است و ممکن نیست که بتوان لفظی را که مورد آیه استعمال شده با لفظی دیگر جابجا نمود (مؤدب، ۱۳۷۹ش، ص ۱۴۸).

۳. شناخت مؤلف و اثر او

نویسنده کتاب «فروق اللغة» ابو هلال عسکری است که نامش، حسن بن عبدالله بن سهل می‌باشد کتاب «فروق اللغة» در سال ۱۳۵۳ هجری قمری برابر با ۱۹۳۵ میلادی برای اولین بار در قاهره از روی چهار نسخه‌ی خطی به چاپ رسید و بعدها به سال ۱۳۹۳ هجری یکی از محققان به نام «عادل نویهض» مجدداً به اسم «الفروق فی اللغة» آن کتاب را تجدید چاپ کرد. کتاب مزبور ۳۰ باب دارد و ترجمه ۸ باب آن، جلد اول این کتاب را تشکیل می‌دهد (ابو هلال، ۱۳۶۳ق، ص ۷).

از آنجا که این کتاب برای مراجعان در رسیدن به مقصود مشکلات داشت، لذا شخصی به نام «شیخ بیت الله بیات» اقدام به تبویب و ترتیب آن بر اساس حروف الفبا نمود و آن را با نام «معجم الفروق اللغویه» در شوال سال ۱۴۱۲ هجری

قمری در قم به چاپ رسانید و مؤسسه نشر اسلامی با اجازه از شیخ بیات قسمتی از کتاب «فروق اللغات» نور الدین جزایری را به آن افزوده است در مواردی که جزایری با ابوهلال اختلاف دارد یا مواردی که مختص به علامه جزایری است (ابوهلال، پیشین، ص ۴-۳). و این مقاله بر اساس همین کتاب نوشته شده است.

این کتاب، در موضوع لغت و در یک جلد به زبان عربی منتشر شده است. مؤلف لغاتی که معمولاً مترادف هستند ولی دارای اختلاف جزئی بوده را مطرح، و در مورد آن صحبت کرده است؛ مانند: اختلاف بین معنای علم و معرفت. انگیزه‌ی نویسنده از تألیف کتاب جمع‌آوری کلمات هم‌معنا در موضوعات مختلف و بیان فرق‌های آنان است تا این که محقق بتواند از اشکالاتی که برایش در تحقیق پیش می‌آید دور بماند. مؤلف در شرح کلمات از مباحث لغوی فراتر رفته و در توضیح فرق کلمات به برخی مباحث فقهی، کلامی و تفسیری متوسل شده است.

کتاب با شرح حال مؤلف و آثار او به قلم عادل نویهض آغاز شده است. در مقدمه مؤلف نیز به انگیزه‌ی تألیف و فهرست مطالب پرداخته شده است. کتاب مشتمل بر ۳۰ باب است که در هر باب اختلاف بین معانی الفاظ بررسی شده است. در باب اول به بیان این مطلب می‌پردازد که اختلاف عبارات و اسامی باعث اختلاف در معانی می‌شود.

به نظر ابوهلال، اگر دو واژه در یکی از موارد استعمال، صفات، تأویل، حروف تعدّی، نقیض، اشتقاق، صیغه و ضبط با هم فرق داشته باشند، مترادف دانسته نمی‌شوند. فرق در استعمال مانند: «علم» و «معرفت» که علم دو مفعول می‌گیرد؛ اما معرفت یک مفعول. فرق در صفات مانند: «حلم» و «امهال» که حلم تنها به حُسن متصف است؛ اما امهال هم به حُسن و هم به قبح متصف می‌گردد. فرق در تأویل مانند: «مزاح» و «استهزا» که مزاح به تحقیر مزاح شونده نمی‌انجامد؛ اما استهزا به تحقیر وی می‌انجامد. فرق در حروف تعدّی مانند: «عفو» و «غفران» که عفو با «عن» متعدّی می‌شود (عَفَوْتُ عَنْهُ)، اما غفران بالام (عَفَرْتُ لَهُ). فرق در نقیض مثل: «حفظ» و «رعایت» که نقیض حفظ، اضاعه (تباہ کردن) است؛ اما نقیض رعایت، اهمال (وانهادن). فرق در اشتقاق نظیر: «سیاست» و «تدبیر» که سیاست از «سوس» (موریانه)، اما تدبیر از «دُبُر» (پایان هر چیز) اشتقاق یافته است. فرق در صیغه مانند: «استفهام» و «سؤال» که اولی مزید و از باب استفعال

است؛ ولی دومی مجزّد است. فرق در ضبط مانند: صَغَف و صُغْفیا جَهْد و جُهْد (ابوهلال، پیشین، صص ۱۸-۱۶).

در مورد ساختار کتاب باید گفت: کتاب در اصل نظم مشخصی نداشته و برای پیدا کردن کلمه‌ی مورد نظر، هیچ ترتیب خاصی لحاظ نشده است؛ اما در چاپ‌های جدید به این کتاب نظم الفبایی جدیدی بخشیده است و استفاده از آن راحت‌تر شده است. مؤلف در شرح کلمات از مباحث لغوی فراتر رفته و در توضیح فرق کلمات به برخی مباحث فقهی، کلامی و تفسیری متوسل شده است.

۴. جمع‌بندی نتایج بررسی نظرات

در این بخش به جمع‌بندی نتایج به دست آمده از آن می‌پردازیم. با حذف موارد تکراری مجموعاً ۸۰ شماره مورد بررسی قرار گرفت، فقرات مورد نظر را بر اساس میزان مطابقت آن با نظر لغویان و مفسران می‌توان به ۴ دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱.۴. دسته‌ی اول

فقراتی هستند که نظر ابو‌هلال مطابقت کامل (لفظی و مفهومی) و یا مطابقت مفهومی با نظر تمام یا اکثریت لغویان و مفسران مورد نظر دارد. ۱۷ مورد از فقرات مربوط به ابو‌هلال در این دسته قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال به شماره ۳۹۵ در فرق بین بُسَله و حلوان و رشوه و شماره ۴۱۹ در فرق بین بلی و نعم اشاره می‌کنیم:

۱.۱.۴. شماره‌ی ۳۹۵- فرق بین بُسَله و حلوان و رشوه

بسله مزدی است که به جادوگری که بدون ذکر نام خدا اقدام به جادو نماید پرداخت می‌گردد که اگر این عمل با ذکر نام خدا و قرآن باشد مانعی بر آن نیست. منظور از حلوان، مزد کاهن است. حلوان طبق نظر دیگری، گرفتن مهر دختر می‌باشد که البته نزد عرب عار به شمار می‌رفته است. رشوه آن است که به حاکم داده می‌شود؛ و پیامبر ﷺ آن را نهی فرموده: «لعن الله الراشی و المرتشی و من بینهما یمشی».

بسامد قرآنی

کلمه‌ی بسمل با مشتقات ۲ بار در قرآن مجید بکار رفته و کلمه‌ی حلو و رشو بسامد قرآنی ندارند.

نظر لغویان

بسله: اجرت و مزد افسونگر است (فراهیدی، پیشین، ج ۷، ص ۲۶۴؛ ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۹؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۲۴؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۵؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۳). بَسَل: در اصل یعنی پیوستن و ضمیمه شدن چیزی و منع از چیزی است (ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۸؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۲۳؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۲). و در زبان عرب یعنی حرام (ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۸؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۲۳؛ زبیدی مرتضی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۲؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۲) و در آیه «وَدَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» (المعارج، ۶) یعنی محرومیت از ثواب، (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۲۴) و هم‌چنین در مورد حلال به‌کار می‌رود (فیروزآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۷).

حلوان: در دو مورد بکار می‌رود:

الف) آنچه که به کاهن در قبال کهانتش داده می‌شود (فراهیدی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۵؛ ابن فارس، پیشین، ج ۲، ص ۹۵؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۴؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۷؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۳۶).

ب) گرفتن مهر دختر است که البته عرب آن را عار می‌داند (فراهیدی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۵؛ جوهری، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۳۱۸؛ ابن فارس، پیشین، ج ۲، ص ۹۵؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۷؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۳۶) و حلو: مقابل مُرَّاسْت (جوهری، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۱۸؛ ابن فارس، پیشین، ج ۲، ص ۹۵؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۹۴؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۳۴).

رشو: دادن مزد بدون منت (فراهیدی، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۱؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۲۲). رشوه: جُعِل (و آن مزدی است که در برابر کار کسی قرار می‌گذارند که معنی آن اعمّ از اجرت و مزد و ثواب است) (ابن منظور، پیشین،

ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۸؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۴۶۱) و برخی گفته‌اند: مالی است که شخص به حاکم می‌دهد تا به نفع او حکم کند یا حکم را بر آنچه شخص می‌خواهد حمل کند (فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۸؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۴۶۱).

نظر مفسران

با سل: یعنی شخص شجاع، چون از هم‌نشینی و اقتران امتناع می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۳۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۱۷۶). و از همین جهت که متضمن معنای ضمیمه کردن است به طور استعاره در ترش کردن و درهم کشیدن صورت و وجه استعمال شده، از جهت اینکه متضمن معنای منع است، هر مال حرام و مرتهن را «بسل» می‌گویند، (زمخشری، پیشین، ج ۲، ص ۳۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۷، ص ۱۴۲؛ اندلسی، ۱۴۲۰ ق، ج ۴، ص ۵۵۰؛ آلوسی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۶) و فرقی که بین کلمه‌ی «حرام» و «بسل» وجود دارد این است که حرام هم ممنوع به حکم را شامل می‌شود و هم ممنوع قهری را، و اما «بسل» تنها به معنای ممنوع قهری است (طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۱۴۲؛ آلوسی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۶).

نتیجه

نظرات در این مورد یکسان است.

۲.۱.۴. شماره‌ی ۴۱۹- فرق بین بلی و نعم

بلی در جواب استفهام انکاری و سؤالاتی که حروف جحد (لست، لم ...) در آن به‌کار رفته باشد، استعمال می‌گردد؛ اما نعم در پاسخ استفهامی به‌کار می‌رود که حرف جحد در آن استعمال نشده باشد طبق نظر دیگری هنگامی که نعم در پاسخ استفهام انکاری بیاید معنایش تأیید سوال و در صورتی که بلی استفاده می‌شود معنایش نپذیرفتن و رد سوال می‌باشد.

بسامد قرآنی

کلمه‌ی بلی با مشتقات، ۲۲ بار و کلمه‌ی نعم، ۱۴۴ بار در قرآن مجید بکار رفته‌اند.

نظر لغویان

بلی: جواب استفهام است که در آن حرف نفی باشد (فراهِیدی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴۰؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۴، ص ۸۸؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۶۲؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۷؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۱۹؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰) و هم‌چنین در جواب تحقیق (جوهری، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۸۵؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۱۹) و برای ردّ کردن سخن منفی بکار می‌رود (جوهری، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۸۵؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۶؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۴، ص ۸۸؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰) ولی واژه‌ی - نعم - در پاسخ استفهام مثبت و مجرّد است (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۶).

نعم: در جواب مثبت (فراهِیدی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۲؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۸۱۶؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۸۹؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۷، ص ۷۰۱) استفهام و تصدیق بکار می‌رود ولی بلی در مورد تکذیب کاربرد دارد (جوهری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۴۳؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۸۹؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۷، ص ۷۰۱؛ قرشی، پیشین، ج ۷، ص ۸۴) و هم‌چنین معنای آن تصدیق است زمانی که بعد از ماضی و مستقبل و استفهام بکار رود (فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۶۱۴).

نظر مفسران

بلی: در جواب سخن منفی می‌باشد (زمخشری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۸؛ طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۶۵۰).

نعم: برای وعده و تصدیق است (طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۶۵۰؛ اندلسی، پیشین، ج ۵، ص ۳۷) فرق آن با «بلی» این است که «نعم» در جواب مثبت می‌آید (طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۶۵۰).

نتیجه

نظر ابو هلال با لغویان و مفسرین یکسان است.

۲.۴. دسته‌ی دوم

فقراتی هستند که نظرات ابو‌هلال ناقص می‌باشد؛ یعنی ابو‌هلال در بیان تفاوت بین کلمات به نکاتی اشاره کرده‌اند که لغویان و مفسران علاوه بر آن موارد دیگری را بیان کرده‌اند. ۳۸ مورد از نظرات ابو‌هلال در این دسته قرار می‌گیرد. به عنوان مثال به شماره ۴۰۶ در فرق بین بعث و ارسال و فقره شماره ۴۱۱ در فرق بین بعل و زوج اشاره می‌کنیم:

۱.۲.۴. شماره‌ی ۴۰۶- فرق بین بعث و ارسال

ممکن است منظور از بعث صرفاً جهت حاجت خاصی برای مبعوث باشد مثل: «ابعث الصبی إلى المکتب»، یعنی: بچه را به مدرسه فرستادم. چنان‌که ملاحظه می‌گردد، منظور از بعث صرفاً خود بچه (همان صبی) می‌باشد نه فاعل بعث و یا مدرسه. هم‌چنین ارسال نیز در این عبارت استفاده نشده است زیرا اقتضای ارسال، فرستادن همراه چیزی است.

بسامد قرآنی

کلمه‌ی بعث با مشتقات، ۶۷ بار و کلمه‌ی رسل، ۵۱۳ بار در قرآن مجید بکار رفته‌اند.

نظر لغویان

بعث: در مورد انسان: برانگیختن یا روانه کردن چیزی است، گفته می‌شود: «بَعَثْتُهُ فَأَنْبَعَثَ»- او را برانگیختم و به حرکت در آمد (فراهیدی، پیشین، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۲؛ جوهری، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۳؛ ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۶؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۲؛ ابن منظور، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۶؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۹؛ زبیدی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱) و بعث الهی دو گونه است: اول: ایجاد کردن که هیچ احدی یا دیگری قدرت چنین بعثی را ندارد. دوم: زنده کردن مردگان (فراهیدی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۲؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۲؛ ابن منظور، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۷؛ زبیدی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱) و «بعث البعیر» یعنی شتر را برانگیختم؛ (جوهری، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۳؛ ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۶؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۲؛ ابن منظور، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۷؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۹) بعث: اصل این کلمه به معنای برانگیختن است و سایر معانی مجاز می‌باشند (مصطفوی، پیشین،

ج ۱، ص ۲۹۵).

رسل: آرام رفتن (فراهیدی، پیشین، ج ۷، ص ۲۴۱؛ جوهری، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۰۸؛ ابن فارس، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۲؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۵۲؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۶؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۵۲۶) و دلالت می‌کند برانگیخته شدن و برخاستن به آرامی و نرمی (ابن فارس، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۲؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۵۲؛ قرشی، پیشین، ج ۳، ص ۹۰). ارسال: فرستادن و رسالت یافتن که در باره‌ی انسان و اشیاء در حالت پسندیده و ناپسند هر دو بکار می‌رود (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۵۳) و اصل کلمه یعنی انجام دادن کار با حمل است؛ و ارسال مستلزم سیر و حرکت بعد از بعث و برخاستن است، هر چند این حرکت معنوی باشد (مصطفوی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۹) ولی بعث از لحاظ معنایی به برخاستن نزدیک است (همان، ج ۱، ص ۲۹۶).

نظر مفسران

بعث مردگان نقل آنها به حیات (زمخشری، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۲؛ طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۷۰۲؛ اندلسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۳؛ طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۶۷؛ آلوسی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳) و به معنای ارسال است و اصل این کلمه به معنای نقل است (طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۷۰۲؛ اندلسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۳) و بعث رسل، نقل آنها به حال نبوت است (طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۷۰۲).

ارسال: فرستادن (طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۹) و رسول کسی است که برای ادای بیانی خاص مبعوث می‌شود (طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸).

نتیجه

باید گفت این دو کلمه علاوه بر تفاوت‌هایی که ابوهلال برای آنها قائل است، تفاوت‌های دیگری باهم دارند و از جمله آنها می‌توان به این نکته اشاره کرد، که رسل: آرام رفتن، و دلالت می‌کند بر، برخاستن با تأنی و برانگیخته شدن به آرامی و نرمی در حالی که بعث: برانگیختن یا روانه کردن چیزی است. لذا رسل از آرامش خاصی نسبت به بعث برخوردار است.

هم چنین ارسال مستلزم سیر و حرکت بعد از بعث و برخاستن است.

۲.۲.۴. شماره‌ی ۴۱۱- فرق بین بعل و زوج

مرد برای زنش بعل نیست مگر زمانی عمل دخول را انجام دهد. منظور از بعل نیز نکاح و ملاعبه است. البته اصل واژه به معنای آن است که شخص به طور مستقل دست به کاری شود. چنانکه نخلی که نیاز به آبیاری نداشته باشد، (دیم) را بعل گویند زیرا نیازش را خود برطرف می نماید.

بسامد قرآنی

کلمه‌ی بعل با مشتقات، ۷ بار در و کلمه‌ی زوج، ۸۱ بار در قرآن مجید بکار رفته اند.

نظر لغویان

بعل: در مورد انسان یعنی شوهر؛ (فراهیدی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ جوهری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۳۵؛ مفردات، ص ۱۳۵؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۵۵؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۷) و در مورد مکان به زمین مرتفع بعل گویند (فراهیدی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۰؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۵؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۷؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۸؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۷؛ مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۳)؛ هم چنین به نخل‌ها و زراعت‌هایی که فقط از آب باران‌های ذخیره در زمین آب می خورند- بعل- می گویند (جوهری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۳۵؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۵؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۷؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۵۵؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۷؛ مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۳). و نیز اعراب معبودهای خود را که به وسیله‌ی آنها می خواستند به خداوند تقرّب جویند - بعل - می گویند و این معنی از این آیه است ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ (الصافات ۱۲۵) (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۵؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۶). و در اصل دلالت می کند بر آنچه قائم به نفس باشد و از جهتی دارای برتری و بی نیازی بر هم نوعان خود باشد؛ و این معنا با توجه به مصادیق آن مختلف است (مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۳).

زوج: هر یک از دو همسر مرد و زن (ترینه و مادینه) انسان و حیوانات (فراهِیدی، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۶؛ جوهری، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ابن فارس، پیشین، ج ۳، ص ۳۵؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۸۴؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳؛ زبیدی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۴؛ قرشی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۵) و خلاف فرد است (جوهری، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۸۴؛ ابن منظور، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۱؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳؛ زبیدی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۵) در اصل دلالت می‌کند بر قرین و کنار هم بودن اشیاء (ابن فارس، پیشین، ج ۳، ص ۳۵؛ زبیدی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۵؛ قرشی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۵) و حتی پا و کفش و هر چیزی که در کنار هم هستند زوج اطلاق می‌شود ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ (الذاریات، ۴۹) (مفردات، پیشین، ص ۳۸۴؛ ابن منظور، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۱؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸).

نظر مفسران

بعل: اصل این لغت به معنای کسی یا چیزی است که به وضع خود اکتفا کند و احتیاج به دیگری نداشته باشد، و از این رو به نخل خرمایی که تنها به آب باران اکتفا کند «بعل» گویند؛ و به همین اعتبار به صاحب خانه و اختیاردار نیز «بعل» گویند (زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۶۰؛ طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۰؛ اندلسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۷؛ طباطبایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۵؛ آلوسی، پیشین، ج ۱، ص ۵۲۹). بعل: (زوج) شوهر (طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۰؛ اندلسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۷؛ آلوسی، پیشین، ج ۱، ص ۵۲۹) و جنس نر از هر جفتی است (اندلسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۷؛ طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۰).

زوج: برای زوج معانی زیادی ذکر کرده‌اند از جمله:

الف) هر یک از زن و مرد، (طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۱؛ اندلسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸).

ب) جفت؛ یکی که دیگری با او است (طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۵۸۰).

ج) گروه، (اندلسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸)

(د) عدد دو و آن به معنای یکی است که همراه جفت خود باشد (طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۴).

نتیجه

علاوه بر گفته‌ی ابو‌هلال، لغویان و مفسران معتقدند؛ زوج در مورد زن و مرد هر دو بکار می‌رود، ولی بعل فقط بر جنس برتر در هر صنفی از موجودات اعم از انسان و غیر انسان دلالت می‌کند.

۳.۴. دسته‌ی سوم

دسته‌ی سوم فقراتی هستند که هیچ‌یک از لغویان و مفسران در تفاوت و هم‌معنا بودن لغات مورد نظر بحثی نکرده‌اند که این فقرات، معدودند و بیشتر درباره‌ی ترکیبات لغات و جملات است نه یک لغت. و وجه تفاوت ابو‌هلال نیز جنبه‌ی نحوی و یا فقهی دارد و نه لغوی، لذا در کتب لغت مورد نظر در این مورد بحثی یافت نشد. ۱۰ مورد در این دسته قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال به شماره ۳۳۵ در فرق بین اهل و آل اشاره می‌کنیم:

۱.۳.۴. شماره‌ی ۳۳۵- فرق بین اهل و آل

اهل از دو جهت نسب و اختصاص است و آل مختص مرد به دو جهت قرابت و یاور بودن. چنانکه آل رجل مقصود اهل و اصحابش می‌باشد. و برخی گفته‌اند: آل عمودهای خیمه است و آل مرد نیز شبیه به آن است چرا که مورد اعتماد هستند.

بسامد قرآنی

کلمه‌ی اهل و آل با مشتقات، ۱۵۳ بار در قرآن مجید بکار رفته‌اند.

نظر لغویان

اهل: و زوج و تأهل: تزوج (فراهیدی، پیشین، ج ۴، ص ۸۹). «اهل الرجل» در اصل کسانی‌اند که با او در یک خانه زندگی می‌کنند، (فراهیدی، پیشین، ج ۴، ص ۸۹؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۹۶؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۵) و

هم چنین به معنای مکان، (فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸) خانواده و نزدیکان شخص است، (فیروزآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۳؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۵؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۵) و دارای معنای تعلق و اختصاص است لذا به طور مجاز به کسانی که یک نسبت آنها را جمع می‌کند از جمله، همسر و فرزندان و... اهل بیت می‌گویند (قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۵).

آل: به ستون‌های خیمه، آل خیمه می‌گویند (فراهیدی، پیشین، ج ۸، ص ۳۵۹؛ زبیدی مرتضی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۴) و گفته شده مقلوب لفظی اهل و تصغیرش اهل است (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۹۸؛ مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۷). فرق میان آن دو در این است که واژه‌ی آل مخصوص اعلام است و هم چنین این کلمه به شریف‌تر و با فضیلت‌ترها اضافه می‌شود مانند: «آل الله - و آل التبی و آل السلطان»، اما واژه - اهل، اضافه شدنش کلی و عمومی است مانند: «اهل الله - و اهل الخیاط»، چنان‌که می‌گویند: اهل آن زمان و اهل آن مکان (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۹۸؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۱). و اطراف کوه و ناحیه‌های آن را آل می‌گویند (زبیدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۴).

گویند: واژه‌ی - آل - در اصل اسمی است که تصغیرش - اوایل است - و درباره‌ی چیزی و کسی که مخصوص انسان است و به او تعلق دارد اطلاق می‌شود یا تعلق ذاتی یا به قرابت و خویشاوندی نزدیک یا به دوست (فراهیدی، پیشین، ج ۸، ص ۳۵۹؛ ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۱؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۹۸؛ مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۳).

نظر مفسران

اهل: زن و یا نزدیک‌ترین فرد به مرد، تأهل: به معنای زن گرفتن. اهل بیت ساکنان خانه را گویند و کلمه «اهلاً و مرحباً» یعنی اختصاص تحیت و سلام به شخص (طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۷).

آل مرد: قوم و خویش و کسانی‌اند که به سبب خویشاوندی و قرابت بدو نسبت پیدا کرده و بیک اصل باز می‌گردند

و اصل آن «اول» به معنای بازگشت و رجوع می‌باشد (طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۵). برخی گفته‌اند: آل، هر کس اهل بیت او است، که خود او را هم شامل می‌شود، پس آل موسی و آل هارون عبارت است از خود موسی و هارون و اهل بیت آن دو (طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۱).

برخی نیز معتقدند: اصل آل از ریشه اهل، و مصغر آن اهل است (زمخشری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۷؛ طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۸) و استعمال آن مخصوص مقام و شأن پادشاهان و نظیر آن می‌باشد (زمخشری، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۷) ولی برخی دیگر کلمه‌ی آل را مستقل دانسته و فرقی را با کلمه «اهل» در این می‌دانند که «اهل» اعم است زیرا اهل شهر گفته می‌شود ولی آل شهر گفته نمی‌شود (طبرسی، پیشین، ۱۳۷۲ ش، ج ۱، ص ۲۲۸).

نتیجه

لغویان و مفسران در تفاوت این دو کلمه به نظر ابو‌هلال اشاره‌ای نکرده و معتقدند فرق آن دو در این است که واژه‌ی آل، مخصوص اعلام است و هم‌چنین این کلمه به شریف‌تر و با فضیلت‌ترها اضافه می‌شود؛ مانند: «آل الله - و آل التّبی و آل السلطان»، اما واژه‌ی اهل، اضافه شدنش کلی و عمومی است مانند: «اهل الله - و اهل الخیاط»، چنان‌که می‌گویند: اهل آن زمان و اهل آن مکان؛ و لذا اهل را اعم از آل می‌دانند.

۴.۴. دست‌های چهارم

بخش اول فقراتی هستند که در آن نظرات ابو‌هلال مطابق با هیچ‌یک از لغویان و مفسران مورد نظر نیست هر چند در تضاد با نظر اکثریت نیست که ۱۵ مورد از نظرات ایشان در این قسمت قرار دارند که برای مثال به شماره‌ی ۳۳۴ در فرق بین اهلاک و اعدام و فقره شماره ۳۵۰ در فرق بین کلمات ایلام و عذاب اشاره می‌کنیم.

۱.۴.۴. شماره‌ی ۳۳۴ - فرق بین اهلاک و اعدام

اهلاک اعم از اعدام و به معنای رفتن توان جسمی و حواس انسان است و اعدام نقیض ایجاد و اخص است. پس هر اعدامی، اهلاک است ولی هر اهلاکی، اعدام نیست.

بسامد قرآنی

کلمه‌ی هلاک با مشتقات، ۶۸ بار در قرآن مجید بکار رفته؛ و کلمه‌ی عدم بسامد قرآنی ندارد.

نظر لغویان

اهلاک: شکستن و سقوط (ابن فارس، پیشین، ج ۶، ص ۶۲؛ مصطفوی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۱). هلاک چند وجه دارد: ۱- چیزی نزد تو نیست و نزد دیگری هست مثل: «هَلَاکَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ» (الحاقه ۲۹)؛ ۲- چیزی که با فساد از بین رود، مانند: «وَيَهْلِكُ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ» (البقره، ۲۰۵)؛ ۳- به معنی مرگ و مردن (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۸۴۴؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۰۳). اصل آن مقابل حیات و اعمّ از مرگ و نابودی است، (مصطفوی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۱) و نابودی به معنای زایل شدن آن چیزهایی که اشیاء توسط آن قائم و دایرند و آن قبل از انعدام است (همان و قرشی، پیشین، ج ۷، ص ۱۵۹). اعدام: از ریشه عدم به معنای کمبود و نبودن شیء (فراهیدی، پیشین، ج ۲، ص ۵۶؛ ابن فارس، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۸) بیشتر بر فقدان مال دلالت می‌کند (فیروزآبادی، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۰؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۸).

نظر مفسران

هلاک: هلاک در اصل به معنی ضایع شدن و تباه گشتن و ضرر است (طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۳۸؛ طبرسی، پیشین، ج ۸، ص ۶۹۴). تهلاک به معنای هلاکت است (زمخشری، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۶۴). و هر گاه هلاک در مورد موجودات دارای روح بکار رود به معنای نابودی و گم شدن می‌باشد (اندلسی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۱).

نتیجه

اهلاک برای جان داران و علی‌الخصوص انسان بکار می‌رود در حالی که اعدام می‌تواند بر اشیاء بی‌جان مثل مال دلالت کند. در این صورت بر خلاف نظر ابو هلال رابطه این دو عموم و خصوص من وجه می‌باشد.

۲.۴.۴. شماره‌ی ۳۵۰- فرق بین ایلام و عذاب

فرق ایلام و عذاب در این است که ایلام به جزء‌ی از درد در زمان واحد دلالت می‌کند، ولی عذاب دردی است که استمرار داشته باشد در زمان بیشتر و از جمله عذاب: استمرار در خلق.

بسامد قرآنی

کلمه‌ی الم با مشتقات، ۷۵ بار و کلمه‌ی عذب، ۳۷۳ بار در قرآن مجید بکار رفته‌اند.

نظر لغویان

الم: درد شدید بیماری دردآور، و مؤلم: بیمار؛ و اسم فاعلش اَلیم است (فراهیدی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴۷؛ جوهری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۶۳؛ ابن فارس، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۲؛ راغب اصفهانی، پیشین، ص ۸۲؛ مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵؛ قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۹۶). و عذاب الیم آن بیماری است که درد آن به نهایت برسد (ابن منظور، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۲؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۴، ص ۷؛ زبیدی، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۵). و الیم صفت مشبّهه است مثل شریف و دالّ بر دوام و ثبوت است خاصّه که عذاب اخروی با آن توصیف شده است، پس عذاب الیم یعنی عذاب دردناک دائم ﴿فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ﴾ (النساء، ۱۰۴) آنها رنج می‌برند، درد زخم می‌کشند چنانکه شما رنج می‌برید و درد می‌کشید (قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۹۶).

عذاب: عقوبت، شکنجه (جوهری، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۸؛ زبیدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۱؛ مصطفوی، پیشین، ج ۸، ص ۶۸) و گرسنگی سخت و شدید است (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۵۵۵؛ فیروزآبادی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۵؛ زبیدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۰؛ مصطفوی، پیشین، ج ۸، ص ۶۸) پس - تعذیب - در اصل وادار نمودن انسانی است به اینکه گرسنگی بکشد و بیدار باشد؛ و گفته شده اصل - تعذیب - زیاد زدن با سر تازیانه است (راغب اصفهانی، پیشین، ص ۵۵۵؛ فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۸؛ زبیدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۱؛ مصطفوی، پیشین، ج ۸، ص ۶۸) برخی معتقدند؛ اصل آن به معنی منع است و عذاب را از آن جهت عذاب گویند که از راحتی و

آسایش منع می‌کند و آن را از بین می‌برد؛ برخی آن را استمرار الم، و زمخشری سنگینی درد می‌داند (قرشی، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۹).

نظر مفسران

«الیم»: یعنی دردناک (طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۲).

أعذب عن الشيء، به معنای منع و خودداری کردن از آن است؛ و آب را عذب می‌گویند چرا که تشنگی را از بین می‌برد؛ و هم چنین هر درد سنگین را عذاب می‌گویند (زمخشری، پیشین، ج ۱، ص ۵۳) و عذاب: استمرار الم، و فرق الیم با عذاب در این است که الم در زمان واحد و زمانی که به درد آورد، ولی عذاب دردی (الم) است که استمرار داشته باشد (همان، ج ۱، ص ۴۴۴).

نتیجه

باید گفت ابو هلال معتقد است که ایلام به جزیی از درد در زمان واحد دلالت می‌کند، ولی عذاب دردی است که استمرار داشته باشد در حالیکه لغویان معتقدند الیم صفت مشببه است و دال بر دوام و ثبوت است، پس عذاب الیم یعنی عذاب دردناک دائم. هم چنین ابو هلال در تفاوت این دو کلمه فقط به زمان آنها (کوتاه و بلند بودن درد) اشاره کرده در حالی که لغویان و مفسران تفاوت این دو کلمه را در شدت درد نیز می‌دانند. از جمله عذاب درد، و الم را شدت درد می‌دانند. در ضمن باید گفت الیم می‌تواند صفت عذاب باشد؛ یعنی عذاب می‌تواند با الیم یا غیر آن بیاید پس اعم از الیم است.

۵. نتایج و دستاوردها

بر اساس پژوهش مذکور مشخص می‌شود که مترادف دو گونه است یکی مترادف تام و دیگری مترادف ناقص؛ در مورد مترادف تام باید گفت هیچ دو کلمه‌ای را نمی‌توان یافت که از لحاظ مفهوم و مصداق کاملاً با هم منطبق باشند. ولی هیچ‌یک از مفسران و دانشمندان علم لغت وجود مترادف ناقص را در لغت عربی و قرآن کریم انکار نکرده‌اند؛ حتی ابو هلال عسکری نیز قایل به وجود مترادف ناقص می‌باشد چرا که فرق و جدایی در سایه‌ی شباهت و تقریب مفهوم پیدا می‌کند

و قیاس کلماتی که با هم ارتباط معنایی ندارند عقلاً ناشایست است. به عنوان مثال ابوהלلال در کتاب خود به فرق بین عذاب و آل یا زوج و ارسال نپرداخته است چون هیچ ارتباطی با هم ندارند. با این توضیحات می‌توان به این مطلب پی برد که ابوהלلال کلمات مرتبط به هم را گردآوری کرده و به بیان وجوه تمایز آنها پرداخته است.

در پایان گفتنی است که این نکات نمی‌تواند مؤید نظرات ابوהלلال عسکری در کتاب «فروق اللغویه» باشد و خود ابوהלلال نیز در بسیاری از موارد که به آنها اشاره شد از راه صلاح به در شده است؛ به گونه‌ای که این پژوهش شامل چندین فقره می‌باشد که لغویان و مفسران در مواردی با ایشان مخالف، در مواردی نظرات یکسان، در چندین مورد نظرات ابوהלلال ناقص و در سایر موارد ابوהלلال به لغاتی اشاره کرده است که لغویان و مفسرین برای آنها تفاوتی قایل نیستند؛ البته باید توجه داشت تمام این اختلاف نظرات به جهت دوری از بیان ترجمان حقیقی وحی امری طبیعی است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، بی‌تا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، بی‌تا.
۵. اصفهانی راغب، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، چاپ اول، بی‌تا.
۶. اندلسی، ابوحنیفان محمد بن یوسف، البحرالمحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح اللغة، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول، بی‌تا.
۸. زبیدی مرتضی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، بی‌تا.
۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۰. صالح پور مرضیه، بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آنها در تفسیر مجمع‌البیان، پژوهش‌نامه قرآن و حدیث - شماره

هفتم، تابستان و پاییز، ۱۳۸۹ ش

۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم: ۱۴۱۷ ق.

۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۱۳. عسکری، حسن بن عبدالله، *الفروق فی اللغة*، بیروت: دارالافاق الجديدة، چاپ اول. بی تا.

۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، بی تا، قم: نشر هجرت، چاپ دوم. بی تا.

۱۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بی تا.

۱۶. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم: موسسه دارالهجرة، چاپ دوم، بی تا.

۱۷. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.

۱۸. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت- قاهره- لندن: دارالکتب العلمیه- مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم، بی تا.

۱۹. مؤدب سیدرضا، *اعجاز القرآن در نظر اهل بیت عصمت و جلال و بیست نفر از علمای بزرگ اسلام*، قم: احسن الحدیث، ۱۳۷۹ ش.

۲۰. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، *دائرة المعارف قرآن کریم*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.

۲۱. نقی پورفر ولی الله، *پژوهشی پیرامون تدبیر قرآن*، تهران: اسوه، چاپ چهارم، ۱۳۸۱ ش.